

## تعریف «عدالت» از زبان امام صادق(ع)



محمد رضا حکیمی

تعریف عینی و عملی عدالت، از امام صادق(ع) و امام کاظم(ع)، به نقل از کتاب «کافی»، و مطلبی چند پیرامون «عدالت» عالمان معقول و منقول بر این حقیقت اتفاق دارند که چون درباره موضوعی سخنی معتبر از معصوم(ع) برسد، آن سخن بر همه سخنان دیگر گویندگان هرکس باشند مقدم است، و قبول آن به ضرورت عقل لازم است؛ و تمثیل معصوم(ع) در حکم «قیاس برهانی» است، با مقدمات «اولی» (نه نظری). ملا عبدالرزاق لاهیجی (م: 1072ق) می‌گوید:

مقدماتی که فراگرفته شود از معصوم، به طریق تمثیل، به منزله اولیات باشد در قیاس برهانی. و چنانکه قیاس برهانی افاده یقین کند، دلیلی که مؤلف باشد از مقدمات ماخوذه از معصوم افاده یقین تواند کرد، به این طریق که سابق مقدمه، گفته معصوم است. و هرچه گفته معصوم است، حق است. پس این مقدمه حق است. (1) و روشن است که این چگونگی از آنجاست که منشأ علم معصوم(ع)، «علم الهی» و «لوح محفوظ» و «کتاب مکنون» است؛ و عقل معصوم عقل کلی است نه عقل جزوی بشری (که انسانها همه از آن متفاوت برخوردارند، از جمله فیلسوفان و عارفان)، و علم معصوم(ع) علم اولی است، که هیچ راه خطایی در آن نیست (نه علم نظری یعنی یا علم کشفی ریاضتی، که انسانهایی به آن می‌رسند، و هر دو در معرض تعارض و اختلاف است، و هرگز و هیچگاه به مرتبه «علم اولی» نمی‌رسد. و این در صورتی است که موضوعی در این علوم، مورد اتفاق باشد، وگرنه در صورت اختلاف ادله و تعارض براهین، و تنافی و تقابل کشفها، که از اعتبار آن کاسته می‌شود). فیلسوف ویژه و بزرگ و کم‌مانند دوران، میر سید ابوالقاسم فندرسکی (م: 1050ق)، نیز در این باره چنین می‌گوید:

فلاسفه در علم و عمل گاه‌گاه خطا کنند، و انبیا در علم و عمل خطا نکنند. و فلاسفه را طریق علم، به عمل و فکر باشد، و انبیا را وحی و الهام، و چیزها را نه به فکر دانند، که آنچه نظری فلاسفه است ایشان را اولی است. و از این است که اینها خطا نکنند، و آنها خطا کنند، که خطا در اولیات نیفتد، و در نظریات افتد. (2) و بر همین بنیاد است بنیادی عقلی که می‌نگریم بجز عالمان رشته‌های مختلف فقه و تفسیر و حدیث و اخلاق و کلام و... فیلسوفان اسلامی نیز در آثار و مباحث خویش به نقل اخبار می‌پردازند، و به آنها استناد می‌کنند، و از آنها تأیید می‌جویند، و برای تثبیت یا تأیید نظر خویش، اخبار را در مسائل مورد نظر می‌آورند، و با نهایت تحلیل به محتوای اخبار می‌نگرند، چنانکه در آثار ابن‌سینا، میرداماد، صدرالمالکین شیرازی، حاج ملا هادی سبزواری، آقا علی مدرس (حکیم) و دیگران این امر را مشاهده می‌کنیم. و موضوع در حد خود روشن است و نیازی به بیش از همین اندازه یادآوری ندارد.

درباره عدالت، و معانی و اصطلاحات آن در نزد صاحبانظران مختلف، همچنین ارتباط آن با «آزادی» و «برابری»، و مباحثی از اینگونه، نیز اقسام عدالت و منشأ هر کدام، و راه تحقق هر یک... سخنان بسیار گفته‌اند، که در این نوشتار در پی نقل و نقد، و برابر نهی و ارزیابی، و تعیین حدود و تداخلهای آنها نیستیم، بلکه در اینجا آهنگ آن دارم که اگرچه باختصار این موضوع را یادآور شوم که یکی از مهمترین اقسام عدالت، عدالت معیشتی و حیاتی (و به تعبیری: عدالت اقتصادی) است، که تاثیر بسیار ژرف و گسترده و بسیار بنیادین آن، در همه شئون مادی و معنوی زندگی انسانی، و تعلیم و تربیت انسانها، و رشد «الهی‌انسانی» انسان، درخور هیچگونه تردیدی و تسامحی نیست.

درباره «عدالت معیشتی و حیاتی»، نیز سخنانی گفته‌اند و اندیشمندان و متخصصانی از همه جای جهان و در تاریخ گذشته و حال، و از مکتبهای گوناگون، به مناسبت‌هایی مختلف، نظرها و تعریف‌هایی ابراز داشته‌اند، لیکن در این نوشتار می‌خواهم تعریفی مغفول و مهجور از «عدالت»، که از دو پیشوای مظلومترین مکتب جهان و ستم‌دیده‌ترین مذهب در سرتاسر تاریخ انسان، رسیده است و در دسترس است‌پیاورم و معرفی کنم؛ و از همه صاحبانظران و محققان و عدالت‌خواهان و انقلابیون جهان، با دیدگاههای گوناگون آنان، درخواست کنم تا در ابعاد عظیم و اعماق عجیب این «تعریف» عینی بنگرند، و در صورتی که آن را، والاترین و انسانی‌ترین و ارزشی‌ترین و انقلابی‌ترین تعریفی دیدند که از «عدالت معیشتی و اقتصادی» در زندگی انسان شده است، به حکم وجدان و انسانیت، و برای ادای احترام به همه ارزشهای انسانی و همه ایثارها و فداکاریهای بشری، در نشر آن در همه جا، و تفهیم آن به همگان، در سراسر گیتی و به همه زبانها، کوتاهی نوزند، و در راه «فقرزدایی جهانی»، آن را ملاحک گیرند، و سرلوحه اقدامهای گران و انقلابیهای دگرگون‌ساز قرار دهند، و از مبارزه‌های پیگیر برای تحقق آن هیچ دم باز نایستند.

تعریف عظیم و کوتاه و عینی یاد شده با سند معتبر از سوی سپیده‌آفرین سپیده‌دمان هدایت، فروغ‌گستر آفاق صیروت، و پیشوای اقالیم رشد و تربیت، حضرت امام جعفر صادق(ع) رسیده است، و این است:

ان الناس يستغنون اذا عدل بينهم. (3)

اگر در میان مردمان به عدالت رفتار شود، همه بی‌نیاز می‌گردند.

این «تعریف»، بصورتی شگفتی‌آور، در نزد عموم مسلمین، بویژه پیروان ائمه معصومین(ع)، مورد غفلت قرار گرفته و فراموش گشته است. و اگر جایی سخن از عدالت گفته می‌شود، یا در این باره چیزی نوشته می‌شود، یا محققان و صاحبانظران به بحث در این باره‌ها می‌پردازند، اشاره‌ای نیز به این تعریف به چشم نمی‌خورد. و این چگونگی در مورد تعالیم آنان، از نقطه‌ها و نمونه‌های بارز مظلومیت دامنه‌دار ائمه طاهریین(ع) و معارف گوناگون آن بزرگواران است و مکتب خورشیدسان ایشان. نقطه اوج این تعریف (بجز اعماق الهی آن، و ابعاد انسانی آن، و همچنین نشان دادن «مراد الهی»، از اقامه قسط و اجرای عدل در آیات قرآن کریم و سنت نبوی)، عینیت آن است، یعنی در این تعریف، به هیچ روی، «کلی‌گویی» و «ذهنگریایی» نشده است، بلکه واقعیت عینی، و خارجیت ملموس، با صراحت (و به تعبیر مردم: لب و پوست‌کنده)، گفته شده است، تا مطلب برای هرکس، حتی عامی‌ترین مردم، و حتی در سنین پایین از نوجوانان، معلوم و محسوس باشد...

خوشبختانه این حدیث شریف و عظیم، در کتابی معتبر چونان «کافی» روایت شده است، اگرچه خود مضمون آن (که جز از علم جامع و واقعیت‌نگری معصوم(ع) و الهیت تعالیم معصومان، که سرشار از مراعات جانب خلق است یعنی بندگان خدا بندگان محروم خدا صادر نمی‌شود)، بی‌نیاز از هرگونه سندی است، و برای انتساب آن به

معصوم کافی است.

و باید دانست که موضوع مطرح گشته در این تعلیم بزرگ الهی، از دهها آیه و حدیث دیگر نیز استفاده و استنباط می‌شود، بلکه از پاره‌ای از آنها بصراحت نیز بدست می‌آید؛ (4) لیکن علاوه بر آنچه گفته شد حدیثی دیگر، از آموزگار حقایق وحیانی، هدایتگر معالم قرآنی، تجسم نجات رحمانی، و تبلور ظهور سیوحی و سبحانی، حضرت امام موسای کاظم(ع) رسیده است، که همواره ارتباط ذاتی و اصل جوهری تعلیم الهی و معالم دینی را در مکتب «اهل بیت(ع)» روشن می‌سازد؛ حدیث کاظمی این است:

ان الله لم يترك شيئا من صنوف الاموال الا وقد قسمه ، واعطى كل ذي حق حقه، الخاصة والعامة، والفقراء والمساكين، و كل صنف من صنوف الناس... لو عدل في الناس لاستغنوا... (5)

خداوند هیچگونه مالی را رها نگذاشته، بلکه آن را قسمت کرده است، و حق هر صاحب حقی را (در تقدیر الهی) به او داده است. خواص و عوام، و فقیران و بینوایان، و همه قشرهای مردمان... اگر در میان مردم به عدالت رفتار می‌شد همه بی‌نیاز می‌شدند (و فقیری و مسکینی و نیازمندی باقی نمی‌ماند).

اگرچه از ظاهر این دو حدیث، عدالت اقتصادی و معیشتی فهمیده می‌شود، لیکن چه بسا بتوان، ایستار عینگرایانه دو حدیث را به همه اقسام عدالت مربوط دانست، زیرا تعبیر «الناس، مردمان»، و «اذ عدل بینهم، هرگاه در میان آنان عدالت اجرا شود»، صورتهای دیگر عدالت را نیز شامل می‌شود، زیرا که ایجاد عدالت و اجرای آن بصورتی که جامعه از جنگالهای اختاپوس فقر رهایی یابد، باید بر شالوده‌هایی نیرومند استوار باشد. و این شالوده‌های نیرومند، جز با «حضور عدالت» در شئون دیگر اجتماع پی‌ریزی نخواهد شد و استواری نخواهد یافت. به سخن دیگر، تا عدالت «سیاسی» و «عدالت قضایی» و «عدالت اجتماعی»... در جامعه‌ای و در زندگی مردمی تحقق نیابد، و دست نفوذداران مالی از تملک اموال تکاثری و تصرفهای شادخوارانه انزافی بریده نشود، عدالت معیشتی در زندگی توده‌ها تحقق نخواهد یافت، زیرا که جمع میان دو ضد ممکن نیست، نمی‌شود هم تکاثر باشد و هم عدالت. در اینجا تعلیمی از امام علی بن ابی‌طالب(ع) رسیده است، قاطع و تدریسی:

لايحمل الناس على الحق، الا من ورعهم عن الباطل. (6)

تنها کسی می‌تواند مردمان را به «راه حق» وادارد، که آنان را از «راه باطل» باز داشته باشد.

این تعلیم قاطع، فریاد واقعیت است در ذات لحظه‌ها، و خروش حقیقت است در تبلور فجرها و شفقها... آری، تا مردمی به راه باطل روند چگونه می‌توان آنان را به راه حق باز آورد؟ نخست ترک باطل، سپس روی‌آوری به حق. در زندگی و معیشت، تکاثر (افزونیخواهی و نازش به افزونداری) و اتراف (شادخواری و ریخت‌وپاشهای بیدردانه اشرافی)، «باطل» است، و عدالت و برخورداری همگان از مواهب حیات و اجتماع، «حق» است؛ و تا باطل (تکاثر و اتراف) از میان نرود، حق (عدالت و انصاف)، جایگزین آن نمی‌شود. و این منشور چنانکه نقل شد سخن آموزنده، و تعلیم زندگی‌ساز، و آموزه حیات‌آفرین، و حکمت عملی تعالی‌بخش پیشوای مجسم حق و عدل است؛ و در میزان تربیت اجتماعی و ساختن جامعه قرآنی، و استوارداری مردمان و سامان‌دهی به حیات انسان و نشر رشد و تربیت در آفاق زندگی زندگان بمانند است. یعنی نمی‌توان به راهی دیگر رفت، و چیزی دیگر را جایگزین آن ساخت، و به همان هدف (حذف باطل و ظلم، و بسط حق و عدل) دست‌یافت. و روشن است که ستون فقرات زندگی سالم و قابل رشد در هر اجتماع، اجرای عدالت است.

و این مطلب که گفتیم، دو حدیث‌یاد شده (حدیث صادقی، و حدیث کاظمی)، اقسام دیگر عدالت را نیز به گونه‌ای دربر می‌گیرند، با حدیثی دیگر، حدیثی عظیم و باز هم عظیم و با تعلیمی تکان‌دهنده و بیداری‌آفرین، تأیید می‌شود، حدیثی آموزنده که بطور دقیق ناظر به همین موضوعات است، و از آوردن آن، در این نوشتار پس از مقدمه‌ای چشم‌نمی‌پوشم. اینجانب از پاره‌ای نظریات متفکران شرقی و غربی قدیم و جدید، و صاحبان حقوقی و اجتماعی و اقتصادی بی‌اطلاع نیست و می‌تواند آنها را که ملاک همه هم در اختیار است و به مطالعه آنها نیز می‌پردازد در نوشته‌های خویش بیاورد، و مورد بررسی قرار دهد، لیکن من می‌کوشم تا بر شالوده احساس تکلیف و ادای وظیفه چیزی بنویسم، نه اموری و اهدافی دیگر از اینرو (بجز اصلی مهم که در آغاز در مورد ارزش قطعی تعلیم معصوم(ع)، درباره شناخت و هدایت و نجات و تربیت‌بدان اشاره کردم)، از سه جهت به ذکر احادیث در این مباحث و نوشتارها می‌پردازم:

1) مغفول بودن اینگونه احادیث و تعالیم، که بیشتری مغفول و مجهول مانده‌اند؛ و مورد نظر جدی، و تعمقی درخور، قرار نمی‌گیرند، حتی در نوشتارها و گفتارها و بحثها و پژوهشهای فاضلان و استادان و فقیهان و عالمان و متفکران و مؤلفان شیعی و ایرانی این روزگار، که نیاز جهان انسانی بجز عرصه انقلاب را به این حقایق حس می‌کنند، و باید (به فرموده حضرت صدیقه کبری، فاطمه زهرا(س)): «بلغاؤه الی الامم» باشند، و این همه را به گوش جهانیان دست کم، حجاجیان و حق‌جویان و عدالت‌طلبان جهان و متخصصان این مسائل و کارشناسان مشکلات بشری و انقلابیون ملتها برسانند.

2) تنهایی گروههایی از جوانان و انسانهای محروم و مستضعف جوامع مسلمین، که از این تعلیم نجاتبخش، و از این احادیث رهایی‌آفرین و از این انسانیت‌های زرف، و از این هدایت‌های زندگی‌ساز بی‌اطلاعتند. و چه بسا در کشاکش رخدادهایی ارزشمندترین گوهر حیات انسانی و سرمایه ابدی، یعنی استواری در باور و پایداری در کردار (ایمان و عمل صالح) را از دست‌بدهند، که خدا نیاورد، که تاسفی از این بالاتر نخواهد بود.

3) ضرورت تکلیفی نشر این تعالیم و حقایق، تا مردمان از همه طبقات بدانند که تعلیم معصومین(ع) (که پیروی از آن تعالیم، فصل مقوم باورهای شیعی به مبنای قرآنی و آیین محمدی و تداوم فاطمی و تعالیم علوی و جعفری است)، چه حقایقی مهم و تعلیمی ناشناخته دارد، که بهترین هنگام مطرح ساختن آنها هم اکنون است، هم اکنون که جامعه ما خود را به پیروی از معصومین(ع) منتسب می‌دارد. و بیقین نشر این تعلیم و احادیث، در میان توده‌ها بویژه نسلهای جوان، و فرهیختگان گوناگون اجتماع دربردارنده فایده‌هایی بسیار است، از جمله:

1. نگهداشت حیثیت متعالی دین خدا، و صیانت هیمنه ارزشهای تعالی‌آفرین «الهی‌انسانی» آن.
  2. پایداری مسلمانان بر ایمان و عمل صالح، با اطلاع یافتن از ابعاد تعالیم دین و ارزشهای حیاتی این تعالیم.
  3. زنده گشتن ذهنیت عدالتخواهی در جامعه اسلامی و تکلیف شرعی بشمار آمدن آن چنانکه قطعا تکلیف شرعی است تا همه، در هر جا و مقام، در پی تحقق عدالت باشند، و با موانع بهرگونه درافتند.
  4. روی آوردن غیر مسلمانان منصف به پذیرش این ارزشها و تعالیم، و بهره‌مند گشتن از حقایق دین خدا.
  5. مایوس شدن بیگانگان و بیگانه‌گرایان، از سست کردن ایمان مردم، بویژه جوانان...
  6. گرویدن کسانی، برای اجرای عدالت، به طلوع فجر و فوران سپیده، و از خواب گران برخاستن، و تشعشع خونین پیکرهای شهیدان را که هنوز جامعه، گاه و گاه، هزار و بیش از هزار آنان را تشییع می‌کند پیامی رعدآسا و لرزه‌افکن دانستن....
- درباره هر یک از این شش فایده مهم می‌توان توضیحاتی آورد، لیکن برعایت اختصار و اقتضا از آن همه می‌گذرم، و تنها درباره فایده دوم (پایداری مسلمانان بر ایمان و عمل صالح)، توضیحی کوتاه می‌آورم، که چه بسا اشاره‌ای به آن لازم باشد.

اهتمام به نگاهداری زمینه‌های ایمانی و اصول اعتقادی مردمان، بویژه نسل‌های جوان، امری است در مرتبه اهم تکالیف. و چه بسا در زمانهایی این تکلیف از راه نوشته و کتاب انجام پذیرد، یعنی کتابهایی و نوشته‌هایی بتوانند در نگهداشت ایمان مردم و باور نسلها (بویژه آن دسته از جوانان یا کسانی دیگر، که چیز چندانی از حقایق دین و تعالیم معصومین(ع) و خواسته‌های آن بزرگواران در تربیت فرد و ساختن جامعه و اجرای اسلام نمی‌دانند، و در معرض انواع افکار مسموم و مسموم‌کننده و عوامل تضعیف اعتقاد قرار دارند)، (7) اثری داشته باشند.

استاد بزرگ محدثان شیعه، شیخ ابوجعفر صدوق (م: 381ق)، در کتاب «اکمال الدین» با سند حدیثی نقل کرده است، از طریق امام جعفر صادق(ع)، از پدران بزرگوار خود، از پیامبر اکرم(ص)، که آن حضرت، به امام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب(ع) چنین فرمود:

یا علی! واعلم، ان اعجب الناس ایمانا واعظمهم یقینا، قوم یكونون فی آخر الزمان، لم یلقوا النبی، وحبب عنهم الحجة، فأمنوا بسواد علی بیاض. (8)

ای علی! بدان، که مردمی در آخر الزمان خواهند آمد، که دارای شگفت‌انگیزترین ایمانها و استوارترین یقینها هستند، مردمی که پیامبر را ندیده‌اند، و حجت‌خدا نیز از نظر آنان پنهان است، با این وجود، از راه نوشته و کتاب (خطی سیاه بر کاغذی سپید)، همان کتاب و نوشته است، و «باء» در «بسواد»، به احتمال بسیار غالب، برای «سببیت» است،

یعنی عامل ایمان آوردن و معتقد گشتن و ایمان خویش را محفوظ نگاهداشتن و بر سر اعتقادات دینی خود پایدار ماندن آنان، همان کتابهای درست دینی است. و این حدیث‌شریف بیدارگر و هت‌بخش، در جای خود، از معجزات است، زیرا که وصفیت «عصر غیبت»، از 1400 سال پیش، گفته شده و ترسیم گشته است.

و آیا کتابهایی هست که چنین کاری بکنند؟ و به گفته «تاگور»، «کار خورشید شامگاهی را بر عهده گیرد» (9) و فروغ ایمان را در جانها زنده نگاه بدارد. امید است اینگونه کتابها بسیار نوشته شود، و ارزان در دسترس جوانها قرار گیرد، و دارای شرایطی چند باشد، از جمله:

1) نویسندگانی معتقد و متعهد، عالم و با صلاحیت، آگاه از کل محتوای دست اول اسلام و سیره عملی پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) و آشنا با مقتضاهای زمان،  
2) سبکی متناسب با انسان امروز و زندگی امروز (و حیات ملموس).

3) استنادی قوی به حقایق کتاب و سنت که به نص سخن پیامبر اکرم(ص) در حدیث متواتر «تقلین» دو عامل اصلی و نوامان رشد و تربیت و هدایت و سعادتند...  
و در چنین کتابهایی باید به شناساندن درست و جامع و خالص ارزشهای متعالی اسلام بصورتی مستند و در ابعادی گوناگون (چنانکه اشاره شد) پرداخته شود، و خود اسلام و حقایق تعالیم آن چه قرآنی و چه حدیثی، که از هم جدایی ندارند بر شالوده فهمی عقلی و ادراکی تفقهی شناسانده گردد، و حسابها از هم متمایز باشد، تا دستاویزی به زبان اسلام به دست دشمنان دانا و همچنین دوستان نادان داده نشود.

و اما آن حدیث، آن حدیث‌باز هم مهم، و باز هم عظیم، که گفته آن را پس از مقدمه‌ای خواهم آورد، بعنوان تایید کننده ارتباط عدالت‌های گوناگون با یکدیگر، و نشانگر اینکه برای تحقق «عدالت معیشتی»، حضور اقسام دیگر عدالت نیز ضروری است، این حدیث است، از حضرت امام موسای کاظم(ع):

لا یعدل الا من یحسن العدل. (10)

عدالت را اجرا نتواند کرد، مگر کسی که آن را به بهترین وجه اجرا کند.

یا:

عدالت را اجرا نتواند کرد، مگر کسی که آن را به بهترین وجه بشناسد.

این حدیث‌شریف را به هر دو گونه بالا می‌توان ترجمه کرد. و روشن است و بسیار روشن که مفهوم تعلیمی و تربیتی و سازنده آن تا چه اندازه مهم و بنیادین است:

کسی که عدالت را به بهترین وجه اجرا نکند (و از آن ضعف نشان دهد، یا تعیض قائل شود، یا از مخالفان عدالت‌به هراس افتد...)، نمی‌تواند «مجری عدالت» باشد.

کسی که عدالت را به بهترین وجه درک نکند و ابعاد آن را نشناسد، و از عدالت تصور کامل و درستی نداشته باشد، و انسان را که هدف اجرای عدالت است درست درک نکرده باشد (و از «حیات ملموس» بیخبر باشد، و بر آثار سقوط‌آفرین استضعاف و فقر اشراف نداشته باشد)، نمی‌تواند «مجری عدالت» باشد؛ و خلاصه یعنی، مجری عدالت‌بودن مشکل است، و «ساخته شدن» می‌خواهد... (11) و اکنون و در اینجا بعنوان تیمن و تبرک در شرح این چند حدیث‌به مطالبی اشاره می‌کنم:

مطلب 1. جامعه دینی جامعه‌ای است که در آن، مقتضیات رشد موجود باشد و موانع رشد مفقود. این ساده‌ترین تعریفی است که برای یک جامعه دینی و قرآنی می‌توان گفت. و پیداست که بنیاد بدل‌ناپذیر ایجاد مقتضیات رشد در جامعه، اجرای عدالت است. جامعه‌ای که در آن سلامت روانی وجود نداشته باشد به رشد نمی‌رسد. و

سلامت روانی هنگامی تامین می‌شود که افراد یک جامعه و خانواده‌ها از «اضطراب» و «ناکامی» و «تعارض» مصون باشند. و رفع اضطراب روانی (که مادر بیماریهاست، و عوامل آن، وجود تنشهایی است که آرامش روحی انسانها را برهم می‌زند) و ناکامی (نرسیدن به خواسته‌ها محرومیت)، و تعارض (و انتخابهای اجباری)، همه در گرو اجرای عدالت است.

مطلب 2. اهمیت عملی هر مکتب به اندازه امکاناتی است که بتواند برای رشد انسانها فراهم سازد. در جهان معاصر با همه دور شدن از آفاق راستین تربیت‌به اهمیت تربیت توجه بیشتری شده است. اسلام از آغاز به این حقیقت‌بسیار مهم توجه داده است، و موانع رشد را محکوم کرده و ناجایز شمرده است، تا بتواند تربیت صحیح را در جامعه‌ها پی افکند.

مطلب 3. نخستین مانع رشد روحانی انسان که خاستگاه اصلی رشد کامل انسانی انسان نیز هست بی‌اعتقادی است، و سپس پیدادگری. از اینرو، در تعالیم دینی، این هر دو امر، بعنوان دو رکن شعارهای هدایت مطرح گشته است:

1) «اعبدوا الله، مالک من اله غیره (12)، خدای را باور دارید و بپرستید، که جز او هیچ معبودی (که شایسته پرستش باشد) ندارد!...»

2) «فاوقوا الکیل والمیزان... (13)، در دادوستد، حق هرکس را بطور کامل بدهید (و به عدالت رفتار کنید)!...»

مطلب 4. مشکل مکتبها پس از کسب قدرت، فهم درست مکتب و اجرای درست آن است. از اینرو بر درست فهمیدن دین و «تفقه در این» تاکید بسیار شده است. تا مقدمه اجرای درست آن باشد. «تفقه»، به معنای علم فقه اصطلاحی و تحصیل آن نیست، بلکه به معنای فهمیدن درست و جامع و خالص و مرتبط دین و ابعاد آن است.

امام علی بن ابیطالب(ع) می‌فرماید:

ایها الناس! لا خیر فی دین لا تفقه فیہ. (14)

ای مردم! دینی که درست فهمیده نشود (و دینداری که از روی فهم درست دین نباشد)، هیچ خوبی در آن نیست (و منشا هیچ خیری نتواند بود).

آری، دینی که درست فهمیده نشود، و دینداری که از روی بصیرت نباشد، به هیچ خیر و برکت و هدایت و سعادت منتهی نمی‌گردد، نه برای فرد و نه برای اجتماع. و از شکلهای درست تفهیم دین اینهاست:

1. فهم ارتجاعی دین.

2. فهم التقاطی دین.

3. فهم انحرافی دین.

4. فهم اجزائی دین (فهم احکام دین، بدون فهم اهداف دین، مثلا: احکام مالکیت، با چشمپوشی یا بیخبری از اصل بنیادین عدالت).

5. فهم اشرافی دین (فهم دین از دیدگاه سرمایه‌داری و تکاثرگرایی و اترازدگی، که بر باددهنده همه زمینه‌های عدالت، و در نتیجه، زمینه‌های دینداری و تدین بنیادین مردم و جوانان است).

مطلب 5. در راه ایجاد مقتضیات رشد انسانی انسان و رسیدن به تربیت انسانها، فهم زمان نیز اهمیتی بسزا دارد؛ زیرا عالمان و مریبانی که زمان را بشناسند، از تهاجمهای گوناگون مصون می‌مانند و جامعه را مصون می‌دارند. (15) و چنین عالمان و مریبانی زیر تاثیر جریانهای ضد عدالت قرار نمی‌گیرند، و ارزشهای قرآنی را پاس می‌دارند.

مطلب 6. شناخت درست انسان و مقام و ارزش و کرامت انسانی نیز در راه تحقق بخشی به تربیت و عدالت نقشی بس مهم دارد. شناخت دینی انسان همان است که در «عهدنامه اشتری» آمده است:

انسانها دو گونه‌اند: برادران دینی (همکیشان) و برابران نوعی (همنوعان).

و هیچیک نباید تحقیر گردند یا ستم ببینند. امام علی(ع) در جایی دیگر درباره حکومت اسلامی می‌فرماید: «حکومتی است که به هیچکس در آن ستم نرود، نه مسلمان و نه غیر مسلمان». (16)

مطلب 7. اغلب در محیطهای دینی، اهل دین و اهل دنیا هر دو دم از دین می‌زنند و به دنبال کار دینی می‌روند. یکی از بزرگترین زیانهای که به دین می‌رسد، و فاجعه‌هایی که بیار می‌آید، از همین پیشامد است، زیرا اهل دنیا مانع اجرای عدالتند. و چون با اهل دین رفیق شوند، آنان را نیز از اجرای عدالت یا اجرای درست و دقیق آن منحرف می‌سازند؛ و از آنجا که این شگرد را در پوششهای دینی و به نام دین بکار می‌برند، و هزینه‌گذاریهای را متقبل می‌شوند، و در پی فرصت‌یابیهای برمی‌آیند، و در مشاغل نفوذ می‌یابند، جهت دین را تغییر می‌دهند، و جهتگیریهای قرآنی را باطل می‌کنند، و مایه اسلام را می‌سوزانند، و در نتیجه، از جمله، نسلهای آگاه را به بریدگی و ناامیدی می‌کشانند. و اگر در این میان کسانی اگرچه از روی ایمان و تعهد و دلسوزی علتها را فراموش کنند، یا به دست فراموشی بسپارند، و برای چاره معلولها بکوشند، معلولها را تثبیت کرده‌اند....

مطلب 8. هرکس خدا را از زندگی انسان بردارد، انسان را نمی‌شناسد؛ و هرکس عدالت را مهم نشمارد، زندگی را نمی‌شناسد. و هرکس زندگی را نشناسد مقصد انسان را در زندگی نمی‌شناسد. شناخت جامع و کامل از انسان و زندگی و مقصد زندگی همان شناخت پیامبران است، که کاملترین آن در تعالیم قرآن و سنت آمده است. و تا این شناخت نباشد، نمی‌شود برای انسان کاری کرد، و او را به مسیر «رشد متعالی» راه برد؛ زیرا روشن است که بدون شناخت انسان، راهی را که باید برود، و مقصدی را که باید به آن برسد نیز نمی‌توان شناخت. پس بدون شناخت انسان، زندگی نیز ناشناخته می‌ماند، و نیازهای گوناگون انسانی بدرستی معلوم نمی‌گردد، و نیازهای کاذب به جای نیازهای اصلی می‌نشیند، و تفاوت و تبعیض که ضد شناخت انسان و مسائل انسان است (و در تعالیم اسلامی همواره نکوهیده شده است)، رواج می‌یابد، و فضای زندگی را تیره و تار می‌سازد.

بنابراین چنانکه در مطلب 6 گفته شد نخست‌باید انسان بدرستی شناخته شود (یعنی: با انسان‌شناسی قرآنی شناخته شود)، و معلوم گردد که:

1. در اینجا برای چه آمده است؟ و

2. این زندگی، کدامین مرحله از مراحل هستی اوست؟ و

3. مقصود از گذر، از این گذرگاه و منزل و مرحله چیست؟ و

4. نیازهای گوناگون او در این زندگی برای رسیدن به مقصد اصلی کدام است؟ و

5. مقصد اصلی کجاست؟ و

6. هدف نهایی چیست؟ و

7. آیا بدون رفع نیازهای او در این زندگی، به مقصد اصلی و هدف نهایی خواهد و می‌تواند رسید یا نه؟

اگر این شناختها بصورتی درست، و با همه ابعاد حاصل نگردد، نه رشدی تحقق می‌یابد و نه تربیتی و نه هدایتی؛ حتی مکتبهای قدیمی هند و بودایی و تائویی و رهبانی، که به ریاضت‌های سخت و پر رنج می‌پرداختند، و به دنیا پشت می‌کردند، و تن و نیازهای آن را حتی بصورتی مبتنی بر موازین خرد طبیعی و عقل برنمی‌آوردند، انسان و زندگی را نشناخته بودند، جهان مادی امروز که هیچ...

انسان برای مبارزه با خود آفریده نشده است، بلکه برای مبارزه با خودیت آفریده شده است، یعنی برای حرکت تکاملی، در زندگی معتدل، و در میان جمع انسانی. و تحقق این حرکت بدون عدالت محال است. پس در مرحله نخست‌باید به شناخت انسان پرداخت، و شناساندن انسان به خودش بویژه جوانان، و شناخت نیازهای گوناگون و سازنده‌های مختلف او، (و همچنین نیازهای کاذب و طرد آنها)، در همه مراحل تن و روح، و در همه دوران عمر، حتی پیش از تولد و پس از مرگ... و کاملترین شناخت انسان بدینگونه که یاد شد همان شناخت قرآنی است با تبیین معصوم(ع)؛ شناختی که در بسیاری از آیات قرآن کریم آمده است، و در احادیث تفسیر گشته است، و نقطه اوج کمال انسان، در «تقوی» دانسته شده است، و راه رسیدن به تقوی را عدالت دانسته است (اعدلوا، هو اقرب للتقوی). (17) و عدالت راستین رسیدن به جامعه منهای فقر است؛ چنانکه امام علی(ع) درباره کوفه (تنها شهری که در اختیار او بود، و از نفوذ عوامل گوناگون و مخرب نیز مصونیت چندانی نداشت)، می‌فرماید:

ما اصبح بالكوفة احد الا ناعما، ان اذناهم منزلة لياكل البر، ويجلس في الظل، ويشرب من ماء الفرات. (18)

هیچ کس در کوفه نیست که زندگی او سامانی نیافته باشد، پایین‌ترین افراد نان گندم می‌خورند، و خانه دارند، و از بهترین آب آشامیدنی استفاده می‌کنند.

و این چگونگی در کوفه جنگ‌زده و نفوذ یافته آنروز، یعنی اینکه همه از رفاه نسبی برخوردار باشند، و فقری در آن یافت نشود، و اگر سائلی حتی غیر مسلمان در رهگذر به چشم بخورد، غیر عادی باشد، (19) بحق بسیار بسیار اهمیت دارد. شاید، چنین شهری در تاریخ، دیگر پدید نیامده باشد.

مطلب 9. ممکن است پنداشته شود که فراخوانی به ساختن جامعه منهای فقر که نمونه‌ای عملی از آن در بالا نشان داده شد يك خواسته ذهنی و آرمانی است، و چنین چیزی ممکن نیست. این سخن ممکن است گفته شود، و بسیار هم گفته شود، لیکن پنداری بیش نیست؛ زیرا چنانکه گفته شد و نیازی به گفتن ندارد قرآن کریم امر می‌کند به اجرای عدالت، و حضور عدالت را در زندگیهای مردمان واجب می‌داند. و در علم «اصول فقه» با دلایل عقلی و نقلی ثابت‌شده است که تکلیف کردن به چیزی که ممکن و شدنی نیست، و انجام دادن آن از قدرت و توان انسانها بیرون است (تکلیف مالا یطاق) ممکن نیست، یعنی هیچ خردمندی کاری را که عملی نیست

تکلیف نمی‌کند و واجب نمی‌سازد. پس معلوم می‌شود اجرای عدالت ممکن است و کاری است‌شدنی، از این رو خداوند متعال آن را واجب کرده است (ان الله يامر بالعدل (20)).

همچنین قرآن کریم، هدف اجتماعی از بعثت پیامبران را «اقامه قسط» معرفی کرده است که همان حضور عدالت است در میان مردمان بصورتی سرشار و همه‌گیر (لیقوم الناس بالقسط)، (21) یعنی ساختن جامعه قائم بالقسط. و آیا ممکن است که خداوند حکیم دانا و مهربان و عادل، امری را که شدنی نیست، هدف نهضت درازدامن و بزرگ‌آهنگ پیامبران خود قرار داده باشد؟ نه، هرگز! پس اقامه قسط و اجرای عدالت ممکن است و عملی است. و آیا عدالت چیست؟ عدالت بنا بر سخن دو مفسر راستین قرآن و دو آگاه از مراد خدای سبحان، و دو معصوم در قلمرو هدایت و تربیت انسان، همان است که فقر نباشد و مردم در معیشت و زندگی به «استغنا» (بی‌نیازی) برسند، و به راه رشد درآیند؛ که بدون عدالت تربیت نیست، و بدون تربیت رشد نیست، و بدون رشد هدایت نیست، و بدون هدایت معرفت نیست، و بدون عبادت سعادت نیست، زیرا سعادت کامل، در حال ارتباط انسان با خدا تحقق می‌یابد. و یکی از مهمترین عوامل و زمینه‌های ممکن‌سازی ارتباط انسان با خدا، اجرای عدالت است، از اینرو، در بیان هدف از بعثت پیامبران (که برای توجیه دادن مردمان به خدا و سوق دادن انسانها به معرفت‌خداوند و عبادت او و رسیدن به سعادت آمده‌اند)، اقامه قسط و نشر عدالت در میان مردمان یاد گشته است. و از این رو است که امام علی(ع) می‌فرماید: «العدل حياة الاحكام (22)، زنده شدن دین و احکام دین به اجرای عدالت است».

کسانی که به احکام دین و ترویج احکام دین می‌اندیشند، و از عدالت و اجرای آن که از بزرگترین واجبات الهی و احکام دین است غفلت می‌ورزند، از راه و روش پیامبران، از شناخت زندگی و انسان، از فهم اهداف قرآن، و از معرفت ماهیت «الهی‌انسانی» تعالیم معصومان(ع) و سیره عملی آنان بدورند، تعالیمی که همه‌گونه «عسر» و «حرج» را نفی می‌کند، و همه‌گونه استطاعت را در ادا تکلیف لازم می‌شمارد؛ تعالیمی که با منطق حیات مادی انسانی در این کره خاکی کره نیازها و وابستگیها کاملاً مرتبط و منطبق است، و پیامبر بزرگوارش می‌فرماید: «لولا الخبز ماصلینا ولاصمننا... (23)، اگر نان نباشد (مواد غذایی نباشد و نخوریم و تغذیه نکنیم و توان نیابیم) نه می‌توانیم نماز بخوانیم و نه می‌توانیم روزه بگیریم و...»، و همینگونه است دیگر نیازهای ضروری... پس اقدام راستین برای اجرای عدالت که مقدمه انجام دادن واجبات است نیز از مهمترین واجبات است. و غفلت از آن، در حوزه دین و تعریف دین و تبلیغ دین، ناقص معرفی کردن دین خداست، یعنی فاقد بودن عامل ضروری برای رشد فرد و تعالی اجتماع؛ و مبدا که موفقیت‌های صوری را موفقیت‌بشمار آوریم، که فاجعه‌ای دیگر است.

مطلب 10. البته اجرای عدالت و اقامه قسط کار آسانی نیست، و با هر شرایطی سازگار نیست. در همین نوشتار اشاره کردیم که باید، در راه تحقق بخشی به عدالت چه کرد، و چه حذف‌هایی را پذیرفت، و چه روایتی را برید؛ امام علی بن ابیطالب(ع)، شرایط و ویژگیهای کسانی را که بخواهند امر خدای را برپای دارند و عدالت‌حقه را اجرا کنند بیان کرده است، و آن نستوهی چند بعدی و ضروری برای این اقدام عظیم را ترسیم نموده است:

لایقیم امر الله سبحانه الا من لایضارع، ولا یضارع ولا یتبع المطامع. (24)

امر خدای سبحان را فقط سه کس می‌تواند اجرا کند: کسی که سازشکار نباشد؛ کسی که رنگ نپذیرد (و خود به خطاکاری و برخورداری تمایل نیابد)، و کسی که برای خود چیزی نخواهد (هرچه باشد).

مطلب 11. اقتصاد تکاثری و سرمایه‌داری نه تنها ضد عدالت و مانع اجرای آن است، بلکه ضد انسانیت است. به این مطلب توجه کنید:

از وقتی که بسط فرهنگ مصرف، راهگشای سلطه‌های داروئی شد، شرکت‌های چند ملیتی با حاکم کردن نظام انحصاری تجارت، باعث انحراف داروهای درمانی از مسیر واقعی خود شدند، به نحوی که مصالح بیشمار در آخرین درجه اهمیت قرار گرفت. این سلطه نه تنها موجب اختلال در بهره‌گیری درمانی شد، بلکه دارو را به صورت کالایی تجارتي درآورد، حتی از این ماده که دومین نیاز بشر را تشکیل می‌دهد جهت مقاصد سیاسی نیز استفاده شد. مقایسه اطلاعات ارائه شده توسط این نظام، در خصوص يك دارو، در کشورهای مختلف، نشان می‌دهد، هر کشوری که جولانگاه وسیعتری برای گسترش این فرهنگ باشد، با پرده‌پوشی یا مبالغه در بیان حقایق داروئی، سعی در استضعاف فرهنگی جهت مصرف هرچه بیشتر این کالا داشته‌اند. (25)

اکنون بنگرید که سیاستمداران و سرمایه‌داران در جهان و در هر جای جهان چگونه عمل می‌کنند، و به انسانها به چه چشم می‌نگرند؟! اینکه قرآن کریم با «تکاثر» و «انزاف» مبارزه کرده است، و در احادیث آنهمه به طرد این دو پدیده ضد عدالت و ضد انسانیت پرداخته شده است، برای همین است که عدالت راهی برای تحقق بیابد، و بشریت به سوی ساختن جامعه‌های قائم بالقسط پیش رود.

مطلب 12. در روزگار اخیر گاه به ابعاد آثار غیر اقتصادی «فقر» نیز توجهی شده است. اسلام از آغاز به آثار گوناگون و شوم فقر توجه داده است، و احادیث فراوانی در این باره در مدارک معتبر اسلامی رسیده است، تا جایی که از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است که فرمود: «کاد الفقر ان یكون کفرا»، (26) که فقر را نزدیک به آن شمرده است که به صورت عاملی برای بزرگترین سقوط در زندگی انسان که کفر و بی‌ایمانی است درآید، و مهمترین زیان را به تربیت و رشد انسانی فرد و جامعه برساند.

این حدیث و امثال آن بخوبی می‌فهماند که مصیبت فقر و فاجعه آن، نه تنها در این است که شکم فقیر گرسنه و تن او برهنه می‌ماند، بلکه انسان محروم ممکن است از هر گونه سرمایه حیات ابدی، که ایمان و عمل به احکام گوناگون دین است و بیشتر بلکه همه، نیاز به وسائل و «مقدمات» و «مقارنات» مادی دارد نیز محروم بماند، و سرمایه ابدی وی تیره گردد... و آیا درباره رفع محرومیت معنوی محرومان و مستضعفان و فرزندان دختر و پسر آنان و کودکان معصومان با چه کوشایی و گستره‌ای باید به تلاش پرداخت، و به کوشیدن برخاست؟... و چسان باید حقوق آنان را از حلقوم غاصبان اقتصادی درآورد و به آنان رسانید...؟ و چگونه باید دستگاههای مربوط را در این باره به عمل به وظایف خویش واداشت و فعال و بی‌پروا ساخت...؟

مطلب 13. باید غافل نبود که آثار شوم فقر، به افراد و خانوارها منحصر نمی‌ماند، بلکه در سطح جامعه نیز اثر می‌گذارد، زیرا که تاثیرهای ویرانگر و پیامدهای گوناگون پیوسته به آن، از افراد و خانواده‌های مستضعف و محروم می‌گذرد، و جامعه را به گونه‌های مختلف آسیب‌زده می‌سازد، چون بخشهای گوناگون جامعه مانند ظروف مرتبط است پس بنابراین اصل مسلم و محسوس، فقر و استضعاف، يك فاجعه هولناك و يك مصیبت اجتماعی و انسانی و دینی و تربیتی بزرگ است، که آثار آن به فقرا فریبان و استضعاف‌گستران نیز می‌رسد، و آنان را نیز با زیانهای مادی و معنوی بسیار و گاه خطرهای بزرگ مواجه می‌دارد (و عذاب اخروی دردناکتر است و ماندگارتر).

مطلب 14. اکنون مدتی است که سیاست جهانی استعمار در برخورد با اسلام، و رسیدن به حساب این عامل بزرگ تهدیدکننده و هراس‌آفرین برای استعمارگران اقدام به تهاجم فرهنگی، و هجوم اعتقادی، و تخریب اخلاقی، و تضعیف باورهای دینی و مبنای ایمانی نسلهای جوان اسلام است، تا از عمل کردن به اسلام (که یکی از وظایف آن، مبارزه با ظلم تا حد شهادت است) دست‌بردارند، و دست کم در این باورها سست و شک‌دار شوند، و این صلابتهای استعمار خردکن را به دست تردید و فراموشی بسپارند؛ نسلهایی که در هر جای برای استعمارگران و متجاوزان مشکل می‌آفرینند، و دیگران را نیز وارد صحنه‌های مبارزات کرده‌اند و می‌کنند....

با این حساب روشن و ملموس، کسانی که در کشورهای اسلامی، به نام دین، «حضور اجتماعی» دارند، چه به عنوان «عالمان» و چه به عنوان «حاکمان»، و در سنگر اعتقادات و سنتهای مقدس جای گرفته‌اند، و باورهای ایمانی را پشتوانه قرار داده‌اند، باید خدا را همواره در نظر آورند، و از نظر ولی وقت حضرت حجت‌بن‌الحسن

المهدی(عج) غفلت نداشته باشند، و همواره برای خالص‌سازی حوزه‌های حضوری و عملکردی خویش بکوشند، و در همه ابعاد حضورها و نظردادنها و مدیریتها و اقدامهای اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و قضایی و هنری و... به گونه‌ای عمل کنند که حربه از دست مخالفان گرفته شود؛ و خود همین نظرها و عملکردها چنان سالم و قوی باشد، که برای مصون ماندن اعتقادات نسلهای جوان و تاثیرپذیر، پشتوانه‌ای نیرومند به شمار آید، و برای جوانان آگاه قابل استناد و احتیاج باشد. امروز که حاکمیت، عنوان حاکمیت دینی دارد، ایتم آل محمد(ص) بطور عمده از راه چگونگی عملکردها پشتیبانی می‌شوند، و با ارائه دیدگاههای مترقی و جامع، از سوی عالمان، بر باورها پای می‌فشرند، و در برابر هرگونه هجوم اعتقادی و تهاجم فرهنگی مصونیت می‌یابند. بحثهای عمیق و پاسخگو و قانع‌کننده و شبهه‌زاد کلامی و عقیدتی لازم است و بی‌یقین لازم است سخنرانیهای مناسب، و خطبه‌های مطابق واقع نیز، در جای خود، می‌تواند سودمند باشد، لیکن کافی نیست، زیرا که مراحل اقدامی و عملکردی اهمیتی بسزا دارد، و نسل جوان به این مراحل بیشتر نگاه می‌کند. و از اینجا است که آموزشگر خورشیدنگر تعلیم الهی، حضرت امام جعفر صادق(ع)، که تجسم انسان‌شناسی قرآنی است، و بر راز و رمزهای روح انسانی و اسرار رشد و تربیت آدمی واقف است، می‌فرماید:

کونوا دعاة الناس باعمالکم، ولانکونوا دعاة بالسننکم. (27)

مردمان را با عمل کردن خود، (به دین و دینداری) فراخوانید، و [تنها] با سخن گفتن فرا مخوانید.

و روشن است که از نظر مدیریت و اجتماع، در يك جامعه دینی، اجرای عدالت در قله همه اقدامها جای دارد، چنانکه همواره در نوشته‌ها از آیات و احادیث بر آن استتهاد کرده‌ام؛ و چنانکه تجربه عینی نیز هر آن گواه آن است. پس این است عامل بزرگ حفظ نسلهای جوان اسلام...

مطلب 15، در سخنان و ایستارها، بر نفی لیبرال و لیبرالیسم تاکید می‌شود؛ و منظور لیبرالیسم فرهنگی است برحسب تصور در صورتی که مشکل اصلی، و انقلاب‌شکن واقعی، لیبرالهای اقتصادی، که با وجود و نفوذ آنان و تسلطشان بر امور، مبارزه با لیبرالیسم فرهنگی در صورتی که در تشخیص مصداق نیز اشتباهی نباشد نه ممکن است و نه مثمر. ام الفساد همان لیبرالیسم اقتصادی است که بناچار زاینده لیبرالیسم فرهنگی است چگونه ممکن است در جامعه‌ای لیبرالیسم اقتصادی باشد، و از لیبرالیسم فرهنگی پرهیز شود؟

و از اینجا است که «قرآن کریم»، مسئله قارون (مظهر لیبرالیسم اقتصادی) را با اهمیت و ذکر خصلتها و ویژگیهایش یاد می‌کند، تا خوب شناسانده شود؛ و پس از هشدار نسبت به طاعت سیاسی (فرعون)، تنها به ذکر هامان (مظهر لیبرالیسم فرهنگی)، بسنده نمی‌کند، و قارون را می‌شناساند. لیکن ما برخلاف مشی قرآن و انبیایی همه ترس خود را (درباره تباه شدن انقلاب، و سقوط جامعه، و سرخوردن مردم، و بر پا رفتن ایثارها، و افتادن فرصت به دست سودپرستان جانی)، به لیبرالیسم فرهنگی منحصر می‌کنیم (و در تشخیص مصداق و موارد نیز اغلب برخوردی سطحی داریم)، و هیچ توجهی به لیبرالیسم اقتصادی نداریم، و جامعه را که سوخته دست آن است و جنایات آن، هیچ از آن بیم نمی‌دهیم.

در پایان، برای تبرک و تنبیه، حدیثی از پیامبر اکرم(ص) نقل می‌کنم، و درك عظمت آن را، در ابعاد اجرای عدالت، و ساختن جامعه قرآنی، و کمک به رشد انسانی، به خوانندگان گرامی و بیدار دل وامی‌گذارم:

عدل ساعة، خیر من عبادة سبعین سنة، قیام لیلها وصیام نهارها. (28)

يك ساعت اجرای عدالت، بهتر است از هفتاد سال عبادت، همه شبهایش نماز، و همه روزهایش روزه...

[یادآوری: پس از رسیدن پرسشنامه مجله «نقد و نظر»، و این پیام که، چون این شماره درباره «عدالت» است، گردانندگان محترم آن مجله خواسته‌اند تا از این بنده نیز نوشتاری در آن باشد، این چند صفحه را نوشتم؛ با وجود کمی وقت، و محدود شدن فرصتها، و خستگی مفرط، و کارهای ناتمام برجای مانده (اگرچه به گفته صائب: کار جهان تمامی، هرگز نمی‌پذیرد/ پیش از تمامی عمر، خود را تمام گردان)... پس امید ست‌برخی از فاضلان و دوستانی که به کارهای علمی و تحقیقی و مطبوعاتی می‌پردازند، و به این ناتوان نظری لطف‌آمیز دارند، از وی کاری نخواهند، و نوشته‌ای انتظار نداشته باشند، تا شاید برخی از کارهای ناتمام خود را که باحتمال، به پایان رساندن آنها مقدم است به پایان برساند.

والسلام علی من یدعم الحق لذات الحق، ویسعی لاقامة القسط والعدل، ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.  
پی‌نوشت‌ها:

1. «گزیده گوهر مراد»، ص 23، مقدمه و توضیحات و واژه‌نامه، صمد موحد، تهران، کتابخانه طهوری (1364ش).
2. «رساله صناعیه» (حقائق الصنائع)، چاپ مشهد، با مقدمه و اهتمام دکتر علی اکبر شهبازی (1317ش).
3. «کافی»، ج 3، ص 568، «الحیة»، ج 6، ص 345.
4. به جلد سوم تا ششم «الحیة» مراجعه کنید، و آیات و احادیث مذکور در این مجلدات را با دقت بخوانید، و در ارتباط با هم در آنها ببینید و آفاق عمل به آنها را برای رهایی واقعی مستضعفان در برابر خود مجسم سازید.
5. «کافی»، ج 1، ص 542، «الحیة»، ج 6، ص 345.
6. «وسائل الشیعه»، ج 18، ص 155.
7. مطلب 14، در صفحه‌های بعد ملاحظه شود.
8. «اکمال‌الدین»، ج 1، ص 405؛ نیز «بحارالانوار»، ج 52، ص 125.
9. «خورشید شامگاهی گفت: کیست که کار مرا بر عهده گیرد؟»، از «تا گور» «کتاب هفته»، شماره 10.
10. «کافی»، ج 1، ص 542؛ «الحیة»، ج 6، ص 346.
11. مطلب 10، در صفحه‌های بعد، نیز ملاحظه شود.
12. «سوره اعراف» (7)، آیه 85.
13. همان.
14. «بحار»، ج 70 (و از چاپ بیروت، 67)، ص 307، به نقل از کتاب «المحاسن».
15. اقتباس از سخن امام صادق(ع) «تحف العقول».
16. «کافی»، ج 8، ص 32.
17. «سوره مائده» (5)، آیه 8.
18. «بحار»، ج 40، ص 327، به نقل از کتاب «فضائل»، احمد حنبل. این کتاب «فضائل»، ظاهراً همان کتاب «مناقب علی بن ابی‌طالب(ع)» است، که در شمار تالیفات احمد

بن حنبل شیبانی (م: 241ق)، امام مذهب حنبلی، ذکر شده است، «دایرةالمعارف تشیع»، ج 1، ص 518.

19. اشاره است به داستان پیرمرد نابینای مسیحی، که در رهگذر سؤال می‌کرد، و چون امام علی(ع) او را دید، پدیده‌ای نامانوس دانست، و با بکار بردن واژه «ما»، در سؤال که برای پرسش از اشیاء است نه اشخاص به نامتعارف بودن چنین چیزی موضوعیت داد، «وسائل الشیعه»، ج 11، ص 49، «الحیة»، ج 6، ص 302.
  20. «سوره نحل» (16)، آیه 90.
  21. «سوره حدید» (57)، آیه 25.
  22. «الحیة»، ج 6، ص 404.
  23. «کافی»، ج 5، ص 73؛ و ج 6، ص 287؛ «الحیة»، ج 3، ص 226، «ترجمه فارسی»، ص 291.
  24. «نهج البلاغه»، فیض الاسلام، ص 11-37، «شرح عبده»، جزء 3، ص 176.
  25. «اطلاعات دارونی»، دکتر صادق جاویدان نژاد، ج 1، ص «د»، انتشارات دانشگاه تهران (چاپ پنجم).
  26. «خصال»، ج 1، ص 12؛ «الحیة»، ج 4، ص 308 به بعد، احادیثی متعدد در این باره.
  27. «قرب الاسناد»، ص 52؛ «اصول کافی»، ج 2، ص 78؛ «الحیة»، ج 1، ص 321-326، ترجمه فارسی، 514-522.
  28. «بحار»، ج 75، (72، از چاپ بیروت)، ص 352، از کتاب «جامع الاخبار»؛ «الحیة»، ج 6، ص 325.
- مجلات نقدونظر شماره 10